



The life of Prophet Yusuf, Josef (AS) from the point of view of interpretive and narrative sources of the two sects of Islam*

Tahereh Mohseni¹

Khadijeh Ahmadi Bighash²

Abstract

Surah Yusuf, the best of Qur'anic narratives has long been considered by scholars. Some of the interpretations and narrations that have been given in the most important sources of the Imamism and Sunnite regarding the interpretation of this surah and have portrayed the image of the infallibility of this divine prophet (AS) are mixed with the Israelites(jewish lore) and are in clear conflict with the doctrinal principles of the Imams. The predominant source of these interpretations in Sunnites books is derived from the Torah, which is quite evident in the commentaries of Tabari and al-Dar al-Manthur. What is also mentioned in the Shiite narrations of these deviations is, without a doubt, the repetition of the narrations of the Ahl al-Sunnites sources. A descriptive-analytical study of the interpretive and hadith sources of the two sects from the biography of Prophet Yusuf (AS) and the analysis and critique of the narrations contrary to his infallibility, on the one hand reveal the inaccuracy of these statements and on the other hand, reveals the real and divine image of that Infallible Prophet (AS) according to Qur'anic principles and texts and authentic hadiths.

Keywords: The story of Yusuf (AS), the interpretations of two sects, the Israelites, the evaluation of hadiths.

*. **Date of receiving:** 20 March 2020, **Date of approval:** 15 November 2020.

1. Faculty and Assistant Professor, Department of Education, Imam Sadegh(p.b.u.h) University - Sisters Campus: t.mohseni@isu.ac.ir.

2. Phd student in Comparative Interpretation, Kowsar Higher Education Complex of Islamic Sciences, (responsible author): Kh.ahmadi3103@yahoo.com.



بررسی زندگی حضرت یوسف علیه السلام از دیدگاه منابع تفسیری و روایی فریقین*

طاهره محسنی^۱ و خدیجه احمدی بیغش^۲

چکیده

سوره یوسف، احسن القصص قرآنی، از دیرباز مورد توجه محققان بوده است. برخی از تفاسیر و روایاتی که در مهم‌ترین منابع امامیه و اهل تسنن پیرامون تفسیر این سوره و ترسیم سیمای عصمت این پیامبر الهی علیه السلام آمده، آمیخته با اسرائیلیات و در تعارض آشکار با مبانی اعتقادی امامیه است. منشاء غالب این تفاسیر در منابع اهل سنت، برگرفته از مباحث تورات بوده که در تفاسیر طبری و الدر المنثور کاملاً مشهود می‌باشد. آنچه در روایات شیعی نیز از این انحرافات آمده، بدون هیچ‌گونه توضیحی، تکرار روایات منابع اهل تسنن است. بررسی توصیفی - تحلیلی منابع تفسیری و حدیثی فریقین از شرح حال حضرت یوسف علیه السلام و تحلیل و نقد روایات منافی عصمت ایشان، از یک سو نادرستی این اقوال را آشکار و از سوی دیگر سیمای واقعی و الهی آن حضرت علیه السلام بر اساس مبانی و نصوص قرآنی و احادیث صحیح، ترسیم می‌کند.

واژگان کلیدی: یوسف علیه السلام، تفاسیر فریقین، اسرائیلیات، احادیث، زندگی‌نامه.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۳۰ و تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۲۵.

۱. استادیار گروه معارف دانشگاه امام صادق علیه السلام - پردیس خواهران: t.mohseni@isu.ac.ir.

۲. دکتری تفسیر تطبیقی، مجتمع آموزش عالی علوم اسلامی کوثر (نویسنده مسئول): Kh.ahmadi3103@yahoo.com.



مقدمه

خداوند متعال در قرآن کریم سرگذشت بسیاری از پیامبران خود را به صورت داستان بیان می‌کند. یکی از این قصص، داستان یوسف علیه السلام است؛ «لَمَّا نَفَّسْ عَلَىكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ...» (یوسف: ۳). یوسف پیغمبر، یکی از دوازده فرزند یعقوب است که صاحب علم و حکمت الهی می‌گردد. علاقه زیاد یعقوب به یوسف، حسد برادران را برانگیخت و با نقشه‌ای او را در چاه انداختند. عزیز مصر، یوسف را از کاروانی که او را یافته بود، خریداری کرد. به دلیل پرهیز از عشق زلیخا به زندان افتاد و بعد از آن به مقام عزیزی مصر رسید. به این ترتیب، خداوند یوسف را برگزید و نعمت خود را بر او تمام کرد و به صالحینش ملحق ساخت. داستان یوسف علیه السلام، ساختاری، بسیار محرک و پویا دارد؛ به گونه‌ای که در فرازها و مواقف مختلف این داستان، تفاسیر و روایاتی رسیده که هم از لحاظ اسنادی و هم به جهت محتوا، شایسته بررسی و نقد است. بررسی تمام موارد به لحاظ ملاک‌های فقه الحدیثی و ارزیابی‌های رجالی فراتر از مجال این نوشتار است، اما کوشش می‌شود برخی از تفاسیر و روایات ذیل آیات مربوط به این سوره به طور روشمند بیان و سپس مورد نقد و ارزیابی قرار گیرد.

از آنجا که محور این پژوهش بررسی دیدگاه تفاسیر و روایات فریقین در داستان حضرت یوسف علیه السلام است، مباحث مهم‌ترین تفاسیر حدیثی همچون جامع البیان و الدر المنثور از اهل سنت و تفاسیر الصافی و البرهان از شیعیان، مورد اهتمام قرار گرفته است. البته در پاره‌ای از موارد، احادیث تفسیری برخی از تفاسیر دیگر مانند روض الجنان و مجمع البیان و... - گرچه حدیثی نیستند - به تناسب بحث مورد توجه واقع شده‌اند. شایان ذکر است تفاسیری نظیر جامع البیان و الدر المنثور از آنجا که حدیثی هستند، به ویژه از منظر اسرائیلیات باید مورد آسیب‌شناسی قرار گیرند. تنها در یک رویکرد مقایسه‌ای و تطبیقی، مصونیت و یا سلامت هر کدام از منابع تفسیری فریقین، در رویارویی با این قبیل موضوعات آشکار خواهد شد.

در ارتباط با داستان‌های قرآنی، از جمله داستان حضرت یوسف علیه السلام در قرآن، کتاب‌ها، مقالات، پایان‌نامه‌ها، رساله‌های فراوانی تألیف شده است. نظیر کتب مختلفی که به سرگذشت و تاریخ انبیاء الهی پرداخته شده و در ذیل آن به سرگذشت حضرت یوسف علیه السلام اشاره دارد. از جمله کتاب: «تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم الانبیاء علیهم السلام»، نوشته نعمت‌الله بن عبدالله جزائری، انتشارات اجود، در سال ۱۳۸۸ به چاپ رسید و «سیر تاریخ انبیاء الهی»، از جمله حضرت یوسف علیه السلام را مورد بررسی قرار داده، بدون



آنکه از دیدگاه تفاسیر، این موضوع تحلیل نمایند. یا رساله‌های مختلفی در خصوص حضرت یوسف علیه السلام به نگارش درآمده است؛ از جمله: «شیوه‌های مدیریت حضرت یوسف علیه السلام از منظر قرآن کریم»، نوشته معصومه تیری خطیر، دانشگاه قم، در سال ۱۳۹۲ نوشته شده و در آن به شیوه مدیریت حضرت یوسف علیه السلام اشاره کرده است. همچنین مقالات متعددی که در مورد زندگانی حضرت یوسف علیه السلام به نگارش درآمده است؛ از آن جمله: مقاله «مؤلفه‌های زیبایی‌شناسی استعاره در سبک قرآن؛ مطالعه موردی سوره‌های یوسف»، نوشته امیر متقی مقدم، مجله سبک‌شناختی قرآن کریم، سال ۱۳۹۷؛ مقاله «تحلیلی بر روایات منع آموزش سوره یوسف به زنان»، نوشته علی شریفی، مجله مطالعات فهم حدیث، سال ۱۳۹۶؛ مقاله «شناخت رویکرد تقریبی طبرسی در مجمع البیان با تخریج احادیث تفسیری سوره یوسف»، نوشته کریم دولتی، مجله مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی، سال ۱۳۹۲ و مقالات متعدد دیگر. هریک از این مقالات گویای بررسی بخشی از داستان حضرت یوسف علیه السلام بوده‌اند؛ اما با توجه به آنچه گذشت، در زمینه تحلیل تفاسیر و روایات فریقین، در خصوص مواضع مهم زندگانی حضرت یوسف علیه السلام، تألیف و پژوهشی مستقل صورت نگرفته است؛ لذا در این پژوهش این مسئله مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد.

الف) بررسی روایات فروش حضرت یوسف علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام به صورت برده وارد مصر و در بازار برده‌فروشان در معرض فروش قرار گرفت. سرانجام وی به قیمت ناچیز و به گفته قرآن: «بِشَمَنِ بَحْسِ دَرَاهِمٍ مَعْدُودَةٍ» (یوسف/ ۲۰)، نصیب «قطیف بن رویح» عزیز و نخست‌وزیر کشور شد (طبری، جامع البیان، ۱۴۱۲: ۱۰۴/۱۲). ابن عباس در حدیثی نقل می‌کند: «فروشنده یوسف، او را به چهل دینار پول و یک جفت کفش و دو جامه سفید به عزیز مصر فروخت» (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۲: ۳۳۸/۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۶۸/۵۱-۷۰؛ قمی، تفسیر قمی، ۱۳۶۷: ۳۱۷/۲-۳۱۸). در حالی که در روایات آمده است که یوسف علیه السلام در مصر به مزایده گذاشته شد و بهای تعیین شده برای وی بسیار بالا بود؛ به‌عنوان نمونه: از میان تفاسیر اهل سنت، در تفسیر طبری آمده: «پس او را بیاوردند و فروشنده ندا داد که چه کسی این غلام عبرانی را بیشتر می‌خرد؟ پس به قیمت او افزوده شد تا قیمتش هم‌سنگ زر، مشک و عنبر شد؛ سپس عزیز مصر او را به هم‌سنگ این چیزها خرید» (طبری، جامع البیان، ۱۴۱۲: ۷۷۴/۳). آلوسی و فخر رازی نیز در تفاسیر خود با عنوان «قیل» همین مضمون را بیان کرده‌اند (آلوسی، روح المعانی، ۱۴۱۵: ۳۹۷/۶؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱۴۲۰: ۴۳۵/۱۸).



همچنین از میان تفاسیر شیعه، تفسیر روض الجنان از قول وهب بن منبه نقل می‌کند: «چون یوسف را به بازار آوردند و برای فروش عرضه کردند، بر بهای او افزودند تا بهای او به آنجا رسید که گفتند: او را به زر، سیم، مشک و به حریر به این چهار جنس او را برابر برداشت و قطفیر العزیز او را خرید» (ابوالفتح رازی، روض الجنان، ۱۴۰۸: ۳۶/۱۱). مضمون همین روایت را مرحوم طبرسی و فتح‌الله کاشانی کاشانی نیز نقل کرده است (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۲: ۳۳۸/۵؛ کاشانی، تفسیر منهج الصادقین، ۲۷/۵).

روایت دیگری که در تفسیر جامع البیان گزارش شده و افسانه بودن آن آشکار بوده، عبارت است از: «منادی فریاد زد: چه کسی حاضر است این غلام را خریداری کند؟ زیخا به عزیز گفت: نگذار که مردم، یوسف را خریداری کنند و او را بگیر؛ هرچند بهای او تمام دارایی تو باشد. سپس یوسف را در یک کفه ترازو گذاشتند و پانصد هزار دینار در کفه دیگر نهادند، یوسف بر آن‌ها زیادتی داشت. آن قدر به کفه ترازو افزودند که دیگر در خزانه سلطنتی درهم و دیناری باقی نماند» (بروجردی، تفسیر جامع، ۱۳۶۶: ۳۴۴/۳). تفسیر جامع البیان به جهت گزارش از زیبایی یوسف علیه السلام، توجهی به معیارهای حدیث صحیح نداشته و مطالب نادرست و به دور از واقع را بیان داشته است.

تحلیل و نقد روایات

روایات این قسمت از نظر سند و محتوا، قابل خدشه‌اند. از نظر سند، در میان احادیث اهل سنت، حدیث نقل شده در تفسیر جامع البیان، فاقد سند و حدیث نقل شده توسط آلوسی نیز به دلیل حذف یک یا چند نفر از راویان، شرط اتصال سند را ندارد و سند، مرسل شمرده شده و نیز به دلیل ناشناخته بودن راویان، حدیث ضعیف است (صبحی صالح، علوم الحدیث و مصطلحه، ۱۴۱۷: ۱۶۶؛ شهید ثانی، الرعایه فی علم الدرايه، ۱۴۲۳: ۹۴). در احادیث شیعه نیز حدیث اول، موقوف است؛ حدیث موقوف یعنی: حدیثی که فاقد شرط اتصال سند به معصوم بوده و گفتار، کردار یا تقریری را به یکی از اصحاب معصوم نسبت دهد (شهید ثانی، الرعایه فی علم الدرايه، ۱۴۲۳: ۹۱) و حدیث دوم فاقد سند است. به علاوه این احادیث در اصل به «وهب بن منبه» نسبت داده شده که پیرامون شخصیت وی مطالب فراوانی در کتب رجالی و سایر کتب حدیثی ذکر شده است. وی زاده یمن - در سال ۳۴ هجری در زمان خلافت عثمان - و از دانشمندان بزرگ اهل کتاب بوده که همین امر نقطه عطفی در رواج اسرائیلیات توسط او است. او مورخ بوده و از علوم اهل کتاب نیز بهره فراوان برده و به داستان‌های پیشینیان به ویژه اسرائیلیات آگاهی و عنایت زیادی داشته است (زرکلی، الاعلام، ۱۹۸۰: ۱۲۵/۸؛ میرداماد، الرواشح السماويه، ۱۴۲۲: ۳۲۰/۱). از خود وهب نقل شده که



می گفت: «می گویند عبدالله بن سلام و کعب الاحبار اعلم اهل زمان خود بودند؛ پس چگونگی می بینی کسی را که به علوم هر دوی این ها آگاه است» (ذهبی، تذکرة الحفاظ، بیتا، ۱۰/۱). از سیاق این عبارت فهمیده می شود که وهب بن منبه از علوم ابن سلام و کعب الاحبار آگاهی داشت. برخی از کتب اهل سنت وی را توثیق کرده اند (مزی، تهذیب الکمال، ۱۴۰۶: ۱۴۲/۳۱)؛ اما محمود ابوریه به نقل از محمد رشیدرضا، او و کعب الاحبار را بدترین و ریاکارترین افراد در برابر مسلمانان دانسته اند (ابوریه، اضواء علی السنه المحمديه، بی تا، ۱۷۴). روایات وهب به صورت گسترده در کتب اهل سنت و حتی صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده و متأسفانه به برخی از کتاب های حدیثی شیعه نیز راه پیدا کرده است. به طور مثال: شیخ صدوق در امالی و علل الشرایع، روایتی را از وهب نقل کرده (ابن بابویه، الامالی، ۱۴۱۷: ۵۲؛ علل الشرایع، ۱۹۶۶: ۲۷/۱، ۲۹، ۳۳ و ۷۹) بنابراین، اگرچه با معیار عقل سلیم که در تعالیم اسلامی مهم ترین حجت خداوند دانسته شده (کلینی، الکافی، ۱۳۶۳، ۱۱/۱)، نمی توان باور کرد که بهای یک برده در بازار آزاد آن قدر بالا برود! با توجه به این مطلب از پرداختن به نقد محتوایی صرف نظر شده است.

ب) مراد حضرت یوسف (علیه السلام) از «رب» در آیه «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ»

پس از مدتی حضور حضرت یوسف در خانه عزیز، زلیخا شیفته ایشان شد. علت این علاقه، می تواند این باشد که عزیز و زلیخا به گفته قرآن فرزندی نداشتند و معاشرت دائمی زلیخا با حضرت یوسف، در دسترس بودن و برده بودن این مطلب را در ذهن زلیخا تثبیت کرد که، یوسف جز اطاعت چاره ای ندارد و نمی تواند از خواسته مالکش که یک زندگی اشرافی داشت، سربرتابد (طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۱۲۱/۱۱-۱۲۲). قرآن کریم در آیات ۲۳ تا ۲۹ سوره یوسف، به این ماجرا اشاره می کند. در تورات نیز از جریان یوسف و زلیخا گزارش های قابل تأملی ذکر شده است (پیدایش، ۲۱-۷/۳۹)؛ از جمله:

- ۱- تورات می گوید: «یوسف از چنگ زلیخا گریخت، اما لباسش در دست وی باقی ماند» (پیدایش، ۱۲/۳۹)؛ اما قرآن می فرماید: یوسف و زلیخا برای رسیدن به در بیرونی از یکدیگر سبقت گرفتند و در این حال زلیخا پیراهن یوسف را از عقب پاره کرد (یوسف: ۲۵).
- ۲- تورات می گوید: وقتی یوسف گریخت، زلیخا در غیاب عزیز با اهل خانه سخنانی گفت که هم اعتراض به عزیز بوده و هم تهمت به یوسف (پیدایش، ۱۴/۳۹-۱۵)؛ در حالی که قرآن می فرماید: و آن دو به سوی در بریکدیگر سبقت گرفتند ... در آستانه در همسر آن زن را یافتند (یوسف: ۲۵).



۳- تورات می‌گوید: عزیز مصر سخنان زلیخا را قبول کرد و بدون هیچ بررسی یوسف را به زندان انداخت (پیدایش، ۱۶/۳۹-۲۰)؛ ولی قرآن می‌گوید: عزیز مجال دفاع به یوسف داد، جلسه تحقیق تشکیل شد و به‌وسیله داوری زیرکانه یکی از بستگان زلیخا (طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۳۴۹/۱۱)، بی‌گناهی یوسف و آلودگی زلیخا روشن شد و عزیز رسماً از یوسف درخواست کرد که از گناه زلیخا چشم‌پوشی کرده و به زلیخا گفت: تو خطاکار بودی و باید از گناه خود توبه کنی (یوسف: ۲۵-۲۹).

۴- در تورات به مواردی چون ملامت بانوان مصری نسبت به زلیخا، دعوت کردن زلیخا از آنان، آمدن یوسف در آن مجلس و بریده شدن دست زنان، هیچ‌گونه اشاره‌ای نشده، در حالی که قرآن در آیات ۳۱ و ۳۲ سوره یوسف به این مطلب اشاره دارد (صالحی نجف‌آبادی، جمال انسانیت، ۱۳۸۵: ۷۰-۷۹).

میان مفسران در مفهوم واژه «رَبِّی» در آیه «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» (یوسف/ ۲۳)، دو نظریه بیان شده: الف) منظور از «رَبِّی» عزیز مصر؛ ب) مقصود خداوند متعال است. مفسران اهل سنت نظریه اول را پذیرفته و بر این نظرند که معنای آیه چنین است: «یوسف گفت به خدا پناه می‌برم، عزیز مصر همسر تو، بزرگ و صاحب من است و به من اعتماد نموده، چگونه به او خیانت کنم!». با توجه به این دیدگاه، مقصود از کلمه «رَبِّی» عزیز مصر است؛ در حالی که امامیه نظریه اول را ناصواب دانسته و مراد از کلمه «رَبِّی» را خدای سبحان می‌داند. برای شناخت نظریه صحیح، در ذیل دیدگاه‌های تورات و روایات در این موضوع آورده می‌شود تا از تمام جهات بررسی گردد.

الف) دیدگاه تورات: «هنگامی که زلیخا به یوسف پیشنهاد داد که با وی هم‌بستر شود، یوسف امتناع کرد و در پاسخ گفت: اربابم آن‌قدر به من اعتماد دارد که هرآنچه در این خانه است به من سپرده است، پس چگونه می‌توانم به او خیانت کرده و مرتکب چنین عمل زشتی بشوم» (پیدایش، ۳۹/۸-۱۰). دیدگاه تورات نیز مؤید مطلب اول است؛ یعنی مقصود از کلمه «رَبِّی» را، عزیز مصر می‌داند.

ب) تفاسیر اهل سنت: در تفسیر جامع البیان از سدّی، ابن ابی نجیح و مجاهد بیان شده که منظور از «رَبِّی» عزیز مصر است (طبری، جامع البیان، ۱۴۱۲: ۱۰۸/۱۲). در تفسیر الدرالمثور نیز از قول مجاهد و ابی بکر بن عیاش همین مطلب بیان شده است (سیوطی، الدرالمثور، ۱۴۰۴: ۱۳/۴).

ج) تفاسیر شیعه: برخی از مفسران امامیه نظریه اول را پذیرفته و گویند: اینجا «رَبِّی» به معنی «سید» بوده و منظور ایشان: شوهر تو، عزیز و سید من است. البته تطبیق «رَبِّی» در آیه بر خداوند نیز جایز می‌باشد. (ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۱۴۰۸: ۴۶/۱۱). برخی دیگر ابتدا مقصود از «رَبِّی» را، عزیز و سپس خداوند دانسته‌اند (فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۱۴۱۵: ۱۳/۳). طبرسی دو قول را که یکی مقصود، عزیز مصر و دیگری مقصود، خداوند است را بیان کرده اما از لحن گفتارش این‌گونه



برداشت می‌شود که وی نظر اول را ترجیح می‌دهد؛ زیرا قول اول را با عبارت «بیشتر مفسران» آورده، در حالی که قول دوم را با عبارت «بعضی گفته‌اند» بیان نموده که دلالت بر تأیید نظر اول است (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۲: ۳۴۱/۵). علامه طباطبایی می‌نویسد: «یوسف علیه السلام هرگز عزیز مصر را «رب» خود نمی‌دانست. به شهادت اینکه در زندان به رفیقش گفت: «اذْکُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ» (یوسف: ۴۲) و همچنین به فرستاده پادشاه گفت: «ارْجِعْ اِلَيَّ رَبِّكَ» (یوسف: ۵۰) و نیز به فرستاده پادشاه گفت: «فَاسْأَلُهُ مَا بَالُ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ» (یوسف: ۵۰) که در اینجا نیز خداوند را «رب» خود دانسته. هیچ جا لفظش به «ربّی» تغییر نکرد؛ با اینکه عادتاً وقتی اسم پادشاهان را می‌برند همین‌گونه تعبیر دارند. چون مشخص است که «رب» یوسف علیه السلام همانند سایر پیامبران، تنها خداوند است» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۱: ۱۲۵).

به طور کلی در تحلیل و نقد این اقوال باید گفت، مطلبی که از نظریه اول استشمام می‌شود، قابل انتساب به یوسف علیه السلام نیست، زیرا ظاهر معنای اول که فرمود: چون شوهر تو به من نیکی کرده و منزلت را والا گردانیده، از این رو من به او خیانت نمی‌کنم، اشعار به این مطلب دارد که اگر این جهات نبود شاید این کار را می‌کردم، با اینکه خداوند می‌خواهد با ذکر این آیات دامن یوسف را از گناه و نافرمانی، به هر نحوی که باشد، پاک و مبرا سازد (یوسف: ۲۵-۲۹). یوسف علیه السلام در این گفتار خود ادب عبودیت را به تمام معنا رعایت نمود؛ ایشان اول اسم جلاله را آورد و پس از آن صفت ربوبیت را بیان کرد تا دلالت کند بر اینکه او عبدی است که به چیز یک عبد کسی دیگر را عبادت نمی‌کند و این یکتاپرستی آئین پدرانش ابراهیم، اسحاق و یعقوب بوده است (مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳: ۱۲/۲۶۱).

ج) مقصود از «بُرْهَانَ رَبِّهِ» با توجه به آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا»

مفسران درباره معنای آیه ۲۴ سوره یوسف، نظریه‌های بسیاری را ارائه داده‌اند و موضوعی که روایات نیز آن را تأیید می‌کند، متعلق «هم» است که عمل جنسی دانسته شده است؛ یعنی همسر عزیز تصمیم به این کار گرفت و تا آخر هم به تصمیم خود باقی ماند ولی موفق نشد؛ اما از جانب یوسف علیه السلام تصمیم شانی و تعلیقی بوده و به جهت دارا بودن از مقام عصمت، اصلاً چنین تصمیمی نگرفت. در این صورت تقدیر آیه چنین می‌شود: «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ»: همسر عزیز تصمیم بر کار زشت گرفت و «لَوْلَا اَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»: یوسف به جهت برهانی که از جانب پروردگارش دید، چنین تصمیم نگرفت. «لولا» برای خود جواب می‌طلبد و صدر جمله قرینه بر این جواب محذوف است و با آوردن جمله «وَهَمَّ بِهَا» پیش از کلمه «لولا» از جواب بی‌نیاز شدیم؛ در نتیجه معنای آیه چنین است که تصمیم زلیخا مطلق



بوده، در حالی که اراده یوسف معلق به شرط شده و با عدم تحقق شرط، اراده نیز منتفی گشته است. به این ترتیب دامن یوسف از هرگونه آلودگی حتی آلودگی به مراحل اراده و تصمیم پاک ماند. (سبحانی، منشور جاوید، ۱۳۷۲: ۳۷۱/۱۱؛ طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۱۲۷/۱۱) حدیثی از امام رضا علیه السلام همین مطلب را بیان می‌کند؛ مأمون از امام علیه السلام پرسید: آیا شما نمی‌گویید پیامبران معصوم‌اند؟ پس تفسیر آیه **﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآی بُرْهَانَ رَبِّهٖ﴾** چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: «همسر عزیز، تصمیم به کام‌جویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز تصمیم می‌گرفت ولی او معصوم بود؛ بنابراین هرگز قصد گناه نمی‌کند و به‌سوی گناه نمی‌رود» (ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ۱۴۰۴: ۱۷۹/۲؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۱۴۱۵: ۱۳/۳؛ بحرانی، البرهان، ۱۴۱۶: ۱۶۹/۳؛ حویزی، نورالثقلین، ۱۴۱۵: ۴۱۹/۲). برهان در لغت عرب به‌معنای حجت قاطع و مبین حقیقت است (ابن منظور، لسان العرب، ۱۴۰۵: ۵۱/۱۳). مفسران درباره برهان مذکور احتمالات زیادی داده‌اند؛ برهان مزبور، اطلاع از مجازاتی بود که شخص زناکار مستحق آن می‌گردد یا همان سیره‌ای است که خدا به انبیاء عنایت کرده که از اعمال زشت خودداری کنند. از امام صادق علیه السلام روایت شده که منظور، مقام نبوت است که مانع از ارتکاب هر کار زشت می‌شود (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۲: ۳۴۴/۵). به‌طور مسلم، با علم عادی از تحریم زنا و مفسد اخروی آن - در آن شرایط - به‌تنهایی نمی‌توان کاری از پیش برد؛ صفات برجسته انسانی تا تکیه‌گاهی استوار نداشته باشد، در برابر امواج شکننده طوفان غرائز در محیط‌های مناسب و آماده، شکسته می‌شود؛ بنابراین مقصود، تجسم واقعیت فحشا و نتایج وحشتناک آن در زندگی دنیوی و اخروی است و این تجسم در پرتو نبوت، عصمت و الطاف غیب الهی رخ می‌دهد. (سبحانی، منشور جاوید، ۱۳۷۱: ۳۷۵/۱۱) که این تجسم در سایه نوعی علم مکشوف، یقین و مشهود می‌گردد (طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۱۲۹/۱۱). در تفاسیر اهل سنت به‌صورت گسترده و در تفاسیر شیعه نیز کم‌وبیش روایاتی پیرامون «بُرْهَانَ رَبِّهٖ» مطرح شده که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد.

از میان تفاسیر اهل سنت، در تفسیر الدر المنثور و جامع البیان آمده: «یوسف به‌قصد گناه، کنار زلیخا نشست، آنگاه ندایی از آسمان آمد که ای یوسف مانند پرنده‌ای نباش که پرهایش کنده شده، یوسف از این ندا پند نگرفت، آنگاه جبرائیل را به شکل یعقوب دید که انگشت به دهان می‌گزد، یوسف این منظره را دید و شهوت از سرانگشتانش خارج شد»^[۱] (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴: ۱۳/۴؛ طبری، جامع البیان: ۱۴۱۲: ۱۱۱/۱۲)؛ در برخی دیگر از تفاسیر اهل سنت روایتی از امام علی علیه السلام مبنی بر طمع

و قصد زلیخا بر یوسف و بالعکس بیان شده که از پوشاندن بت توسط زلیخا سخن به میان آمده که یوسف در این هنگام گفت: تو از بتی که نه می خورد و نه می آشامد شرم میکنی و من از خدای خود که شاهد و ناظر است، شرم نداشته باشم؟^[۲] (ابونعیم، حلیة الاولیاء و طبقات الأصفیاء، ۱۹۶۷: ۴/۲۳۳؛ سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴: ۱۳/۴)

ابن المنذر و ابوالشیخ از وهب بن منبّه نقل کرده اند: هنگام خلوت، دستی میان یوسف و زلیخا حائل شد که بدن نداشت و روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «آیا کسی که بر هر شخصی به آنچه کرده، مراقب است مانند کسی است که از همه جا بی خبر است» (رعد: ۳۳). دست از میان آن دو دور شد و آن دو بر جای اول خود بازگشتند و دوباره تنها ماندند؛ دوباره دست ظاهر شد، بر روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «و قطعاً بر شما نگهبانانی گماشته شده اند فرشتگان بزرگوار که نویسندگان اعمال شما هستند.» (انفطار: ۱۰-۱۱) دست دور شد و آن دو بر جای اول خود بازگشتند. مرتبه سوم دست ظاهر شد که بر روی آن به زبان عبرانی نوشته شده: «و به زنا نزدیک مشوید، چرا که آن همواره زشت و بد راهی است» (اسراء: ۳۲) دست از میان آن دو دور شد و آن دو بر جای اول خود بازگشتند و در مرتبه چهارم دست ظاهر شد که بر روی آن به زبان عبرانی نوشته شده بود: «و بترسید از روزی که در آن به سوی خدا بازگردانده می شوید، سپس به هر کسی (پاداش) آنچه به دست آورده، تمام، داده شود و آنان مورد ستم قرار نمی گیرید» (بقره: ۲۸۱)؛ پس یوسف با ترس گریخت (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴: ۴: ۱۴؛ طبری، جامع البیان، ۱۴۱۲، ۱۲: ۱۱۳).

تفاسیر شیعه نیز در این باره روایاتی را ذکر کرده اند؛ در تفسیر قمی آمده: وقتی قصد همدیگر را کردند یوسف صورت یعقوب را در گوشه اتاق دید، در حالی که انگشت می گزید و می گفت: ای یوسف نام تو در آسمان از پیامبران ثبت شده است؛ آیا می خواهی در روی زمین از زناکاران باشی؟ پس یوسف دانست که خطا کرده است (قمی، تفسیر قمی، ۱۳۶۷: ۱/۳۴۱). در تفاسیر دیگری از شیعیان آمده است: امام باقر علیه السلام از یکی از اصحاب خود سؤال کرد که مردم درباره آیه «لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» چه می گویند؟ روای گفت: می گویند صورت یعقوب را دید در حالی که انگشت می گزید. امام علیه السلام پاسخ داد: این گونه که آن ها می گویند نیست؛ بلکه یوسف زلیخا را دید که در این بین برخاست و پارچه ای به روی بت خود انداخت و گفت: شرم دارم از اینکه بت مرا به این حال ببیند. (عیاشی، تفسیر عیاشی، بی تا، ۱۷۴/۲؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ۳/۱۶۵؛ سبحانی، منشور جاوید، ۱۳۷۲، ۱۱: ۳۷۶؛ طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۱۱/۱۳۰).



تحلیل و نقد روایات

تعارض با قرآن: قرآن، محکم‌ترین سند مکتوب مسلمانان است که بدون تحریف و تغییر به دست ما رسیده و ملاک اعتبار هر امر دیگر است (مائده: ۴۸) و باطل در آن راه ندارد (فصلت: ۴۲). از این رو، سخن مخالف قرآن، حجیت نمی‌یابد و پیامبر و امامان، به پیروان خود این رهنمود را داده‌اند که هیچ حدیث مخالف قرآن را به آنان منتسب نسازند (کلینی، الکافی، ۱۳۶۳: ۶۹/۱). با توجه به این معیار، قرآن می‌فرماید: یوسف در مقابل درخواست نامشروع زلیخا بدون اینکه کمترین تمایلی به وی نشان دهد با کمال صراحت و قاطعیت درخواست وی را با منطقی قوی و استدلال محکم رد کرد: ﴿قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ﴾ (یوسف: ۲۳). شیخ طوسی و فخر رازی در نکوهش قائلان این توجیحات ناروا بیان می‌کنند که روایت کردن آن‌ها شایسته نیست چه برسد به اعتقاد به آن‌ها؛ این کوتاه‌فکران حضرت یوسف علیه السلام را در این رویداد متهم می‌کنند در حالی که بر اساس نص قرآن^[۳] همگان از خدا تا زلیخا به بی‌گناهی او گواهی داده‌اند (طوسی، التبیان، بی‌تا، ۱۲۲/۶ و ۱۲۳؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۱۴۲۰: ۴۴۰/۱۸؛ ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۱۴۰۸: ۵۳/۱۱؛ فیض کاشانی، الصافی، ۱۴۱۵: ۱۵/۳).

تعارض با مسلمات اعتقادی: مسلمات اعتقادی هر دین و مذهب، آموزه‌هایی است که برای اهل یک آئین چنان اثبات شده که تردید در آن از نظر آنان جایز نیست؛ برای نمونه مسلمانان هیچ‌گاه نمی‌پذیرند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، مرتکب گناهی شود و شیعه به هیچ‌روی، نسبت ناشایست را به ائمه معصوم علیهم السلام خود و پیامبران علیهم السلام بر نمی‌تابند (ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳، ۱۱: ۷۲-۷۴).

برهان برای هر کس متناسب با مقام اوست؛ اگر در حالت خوف باشد برهان عذاب الهی است؛ اگر در مقام رجا باشد برهان ثواب الهی است و اگر در مقام محبت باشد برهان شهود الهی است. این برهانی که یوسف علیه السلام آن را درک کرد از باب برهان شهود الهی است (طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۱۳۳/۱۱). علاوه بر آن یوسف علیه السلام نیز همانند تمام انبیاء دارای مقام عصمت الهی بوده که او را از هر گناهی حفظ می‌کند. این مقام کجا و آنچه برخی از مفسران حدیث‌گرا می‌گویند که وی به سوی معصیت گرایش یافته و بر انجام آن تصمیم هم می‌گیرد؛ آن هم معصیتی که در دین خدا بدترین گناهان شمرده شده، چنین کسی شایسته نیست به مقام نبوت و رسالت برسد. اگر از یوسف علیه السلام کوچک‌ترین لغزشی سر می‌زد، قرآن از آن خبر می‌داد؛ در حالی که در مقام ثنایش او را مخلص خوانده است. پس قطعاً درمی‌یابیم که یوسف در این جایگاه بس خطرناک، ثبات قدم را از دست نداده و با نفس خود مجاهدتی کرده که جز از صاحبان عزم ساخته نیست؛ بنابراین هیچ خطایی که نشانه تصمیم بر گناه از طرف یوسف باشد، سر نزده و هر روایتی که برخلاف عصمت یوسف باشد، مردود است (زمخشری، الکشاف، ۱۴۰۷: ۴۵۷/۲).



د) بررسی روایات پیراهن بهشتی یوسف علیه السلام

تفاسیر فریقین، ذیل آیه **﴿وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ﴾** (یوسف: ۹۴) روایاتی آورده‌اند که یعقوب علیه السلام بوی یوسف علیه السلام را از فاصله بسیار زیاد استشمام کرده است. در تفاسیر اهل سنت آمده: هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در آتش انداختند، خداوند پیراهنی از بهشت به او پوشاند که ابراهیم آن را به اسحاق، اسحاق به یعقوب و یعقوب آن را به گردن یوسف آویخت و آن پیراهن در تمام مراحل در گردن او بود و یوسف آن پیراهن را از لوله‌ای نقره‌ای در آورد و گفت: این پیراهن را بر روی چشم پدرم بیندازید، بینا می‌شود؛ سپس یعقوب در حالی که در سرزمین کنعان بود، بوی پیراهن او را استشمام کرد و گفت: **﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ﴾** (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴: ۳۴/۴؛ رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰: ۵۰/۱۸) همین داستان با کمی اختلاف از ابن عباس نقل شده است (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴: ۳۴/۴). اهل تفسیر در مقدار مسافتی که از آن فاصله یعقوب، بوی یوسف را استشمام کرد، اختلاف کرده‌اند (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴: ۳۵/۴؛ طبری، جامع البیان، ۱۴۱۲: ۳۸/۱۳).

تفاسیر شیعه نیز در این باره گزارش‌هایی را آورده‌اند؛ برای نمونه: در تفسیر قمی، مفضل جعفری از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: زمانی که آتش برای سوزاندن ابراهیم افروخته شد، جبرئیل جامه‌ای از بهشت برای حضرتش آورد که آن جناب را آزار نرساند، آن جامه به یوسف علیه السلام رسید و همچنان همراه یوسف علیه السلام بود تا اینکه آن را به برادران داد و چون کاروان از مصر بیرون آمد، یعقوب بوی آن را از فاصله بسیار زیاد استشمام کرد. (قمی، تفسیر قمی، ۱۳۶۷: ۳۵۵/۱؛ فیض کاشانی، الصافی، ۱۴۱۵: ۴۵/۳؛ ابن بابویه، علل الشرایع، ۱۹۶۶: ۵۳/۱).

تحلیل و نقد روایات

راوی اصلی این داستان در تفسیر قمی، مفضل جعفری است که نجاشی وی را فاسد المذهب معرفی کرده و روایاتش را مضطرب و غیر قابل اعتماد می‌داند (نجاشی، رجال النجاشی، ۱۴۱۶: ۴۱۶). صرف نظر از صحت و سقم سند، محتوای این روایات جای بررسی و تفحص بیشتری دارد. مقصود از **﴿إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ﴾** (یوسف: ۹۴) از حضرت یعقوب علیه السلام آن است که مقارن با زمان ایشان با دریافت الهام الهی، نزدیک شدن وصال یوسف را به‌طور کنایه فهماند؛ نه اینکه واقعاً بوی یوسف یا بوی پیراهن یوسف را استشمام کرده باشد. در واقع استشمام بوی پیراهن یوسف بیانی کنایه‌گونه است (صالحی نجف‌آبادی، جمال انسانیت، ۱۳۸۵: ۲۴۸). همچنین بدان معنا نیست که یوسف دارای بوی خاصی بوده که از طریق فرستادن پیراهن، پیر کنعان آن را استشمام کرده است



(سبحانی، منشور جاوید، ۱۳۷۲: ۴۶۴/۱۱). برخی نیز می‌گویند: در پیراهن یوسف سه نشانه بود؛ یکی دلیل بر کذب برادران در جریان چاه‌انداختن یوسف علیه السلام؛ دوم، دلیل بر بی‌گناهی یوسف در جریان مرادده با زلیخا و سوم، سبب بیناشدن یعقوب علیه السلام (طبری، جامع البیان، ۱۴۱۲: ۹۸/۱۲؛ حویزی، نورالثقلین، ۱۴۱۵: ۴۱۸/۲؛ طوسی، التبیان، بی تا، ۱۱۱/۶). آن‌ها معتقدند پیراهنی که به خون دروغین آغشته شد، غیر از پیراهنی است که در جریان مرادده پاره شده و با پیراهنی که یعقوب را بینا کرد تفاوت داشت (قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۱۳۶۴: ۱۵۰/۱۰). این نظر صحیح نیست؛ زیرا آنان گمان کرده‌اند در سه مورد یک پیراهن منظور بوده، در حالی که در واقع سه پیراهن مطرح است که خود آن نیز موضوعیت ندارد؛ بلکه بدن ملکوتی یوسف علیه السلام به آن‌ها تبرک بخشیده است. به دیگر سخن باید از معنای ظاهری پیراهن فراتر رفت و به معنای باطنی که ورای ظاهر لفظ نهفته است، توجه کرد.

هـ) روایات مواجهه یوسف علیه السلام با پدر

چگونگی استقبال یوسف علیه السلام از پدرش یعقوب علیه السلام در زمان وصال، مورد اختلاف نظر میان مفسران فریقین است و در برخی منابع، تکبر یوسف علیه السلام در مقابل پدر را برداشت کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که در ادبیات فارسی نیز دارای بازتاب بوده و در شعری از حافظ آمده: «الا ای یوسف مصری که کردت سلطنت مغرور؛ پدر باز پرس آخر کجا شد مهر فرزندی».

همچنین از گفتار تورات این‌گونه به دست می‌آید که یوسف برای پدرش مسافتی را پیموده، ارابه خود را نیز برای وی مهیا کرده و او را در آغوش گرفته است (و مطلبی از تکبر یوسف نسبت به پدر وجود ندارد.) (پیدایش، ۲۶/۴۶-۲۹).

تفسیر طبری آمده: هنگامی که آن دو به یکدیگر نزدیک می‌شدند، یوسف خواست ابتدا سلام کند ولی یعقوب او را از این عمل بازداشت، زیرا یعقوب در ابتدا به سلام، سزاوارتر بود (طبری، جامع البیان، ۱۴۱۲: ۴۳/۱۳). برخی نیز معتقدند: یعقوب با اهل مصر و مردم مواجه شد که به استقبال او آمده بودند؛ پس هنگامی که یوسف را مشاهده کرد، در همان حین یوسف خواست ابتدا سلام کند ولی یعقوب او را از این عمل بازداشت (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴: ۳۵/۴). قرطبی می‌گوید: یعقوب او را از ابتدا به سلام بازداشت؛ زیرا رسم است وارد شونده، سلام کند (قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ۱۳۶۴: ۱۰: ۲۶۸). آلوسی نیز گوید: برای اینکه یوسف می‌دانست یعقوب از او نزد خداوند گرامی‌تر است (آلوسی، روح المعانی، ۱۴۱۵: ۵۵/۷). میان روایات اهل سنت علی‌رغم تبعی که انجام گرفت، تنها همین روایت در این موضوع به دست آمد که تکبر یوسف نسبت به پدرش از آن حاصل نمی‌شود.



در تفاسیر مختلف شیعیان روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: چون یعقوب بر یوسف وارد شد، عزت سلطنت، یوسف را فراگرفت و به احترام او پیاده نشد، جبرئیل فرود آمد و گفت: یوسف! کف دست را باز کن؛ چون باز کرد نوری از آن برخاست و در فضای آسمان قرار گرفت. یوسف گفت: این چه نوری بود که خارج شد؟ جبرئیل گفت: به کیفر پیاده نشدن برای یعقوب سالخورده، نبوت از فرزندان برکنار شد و از نسل تو پیغمبری نباشد (کلینی، الکافی، ۱۳۶۳: ۳۱۲/۲؛ فیض کاشانی، الصافی، ۱۴۱۵: ۴۷/۳؛ حویزی، نورالثقلین، ۱۴۱۵: ۴۶۶/۲). یعقوب بن یزید از جماعتی به صورت مرفوع^[۴] از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: هنگامی که یوسف با یعقوب ملاقات کردند، یعقوب به پاس احترام یوسف پیاده شد ولی یوسف پیاده نگشت و از معانقه با هم فارغ نشده بودند که جبرئیل نازل شد و به یوسف گفت: ای یوسف، یعقوب برای تو و به خاطر احترام به تو از مرکب پیاده شد اما تو پیاده نشدی! سپس جبرئیل به یوسف گفت: دستت باز کن؛ یوسف دست باز کرد و بلافاصله نوری از کف دستش خارج شد و ... (ابن بابویه، علل الشرایع، ۱۹۶۶: ۵۵/۱؛ قمی، تفسیر قمی، ۱۳۶۷: ۳۵۶/۱).

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده: یوسف به منظور استقبال پدر از شهر خارج گردید و وقتی پدر را دید، قصد کرد برای او پیاده شود اما نظر به مقام خویش که نمود پیاده نشد. زمانی که یوسف بر یعقوب سلام داد، جبرئیل نازل شد و گفت: خداوند می فرماید: از فرود آمدن در مقابل بنده صالح من تو را باز نداشت، مگر آن مقام پادشاهی که تو داری، دستت را بگشا یوسف دست گشود و از بین انگشتانش نوری خارج شد (مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳: ۲۲۳/۷۰).

تحلیل و نقد روایات

روایات اول و دوم در کتب شیعه به دلیل وجود عبارات «عَمَّن حَدَّثَهُ» و «رَفَعُوهُ» از نظر سند ضعیف و مرفوع هستند. در حدیث مرفوع اگر سند متصل نباشد، روایت قطعاً ضعیف است (شهید ثانی، الرعایة فی علم الدراية، ۱۴۲۳: ۷۷). تنها روایت سوم ظاهراً بدون مشکل سندی است که البته مفهوم آن با آیات دیگر قرآن در تعارض است؛ لذا به مردود بودن آن حکم می کنیم. این آیه از قرآن که می فرماید: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» (یوسف: ۹۹) معلوم است یوسف علیه السلام در محلی به انتظار ورود حضرت یعقوب توقف کرده بوده و این منتهای تواضع است که ایشان از قبل، در محل ملاقات حاضر شده و برای ورود پدر انتظار بکشد. همچنین معلوم می شود هنگام ملاقات، پدر و مادر را در کنار خود جای داده است؛ نه اینکه هنگامی که یوسف، سواره بوده در حال عبور، با پدرش ملاقات کرده باشد. همچنین یوسف در تمامی دوران ریاستش از مرز



فضیلت منحرف نگشت و حتی یک لحظه هم آلوده به کبر و غرور نشد، یوسف به احترام مقام پدر، از مرکب فرود آمده، او را در کنار خود جای می‌دهد و بر تخت ریاست خویش بالا می‌برد؛ «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ» (یوسف: ۱۰۰) (صالحی نجف‌آبادی، جمال انسانیت، ۱۳۸۵: ۲۶۴-۲۶۵). با توجه به آیه «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا» (یوسف: ۱۰۰)، زمانی که پدر و مادر خویش را بر تخت نشانند، پدر و مادرش به شکرانه دیدار او سجده کردند. یوسف علیه السلام نیز گفت: پدر! این تأویل و تعبیر خوابی بود که از پیش دیدم. این سجده، نه منع عقلی دارد و نه محذور نقلی؛ زیرا از باب شکرگزاری، تکریم و تعظیم بوده و نظیر همان چیزی است که در ماجرای سجده فرشتگان بر آدم رخ داد (طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۱/۱۲۲). بنابراین روایاتی که می‌گویند او نسبت به پدرش تکبر کرد و نور نبوت از میان انگشتانش خارج گشت با این آیات تطبیق نمی‌کند. علاوه بر این اگر قائل شویم که به دلیل ترک اولی توسط یوسف نسبت به پدر، نبوت و پیامبری از فرزندان وی ساقط شده، با این آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى» (انعام/۱۶۴) سازگاری ندارد که تأییدی بر رد این روایات است. این نکته نیز غیر قابل انکار است که در صورت تعارض متن با آیات قرآن، دیگر نیازی به بررسی سند نیست؛ زیرا روایات صحیح السندی که متن آن با مسلمات نظیر قرآن معارض است، کنار گذاشته می‌شوند.

(و) بررسی روایات ازدواج یوسف علیه السلام با زلیخا

ازدواج یوسف علیه السلام با زلیخا از جمله موضوعاتی است که مطالب افسانه‌واری در برخی از تفاسیر وارد شده است. در برخی از تفاسیر اهل تسنن از عبدالعزیز بن منبه - که فردی مجهول و دارای احادیث ضعیف است (ابن حجر، ۱۹۷۱: ۱۱/۶) - آمده: یوسف با موکب خود به زن عزیز گذر کرد. آن زن گفت: سپاس از آن خدایی است که پادشاهان را به گناه خود بنده سازد و بندگان فرمان‌بردار خود را به شاهی بنوازد. یوسف او را شناخت، با او ازدواج کرد (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴: ۲۵/۴). برخی دیگر از تفاسیر اهل سنت آورده‌اند: زلیخا خواسته‌ای داشت به او گفتند نزد یوسف برو و خواسته‌ات را با او در میان بگذار؛ اما به خاطر آن عملی که از تو نسبت به او صادر شد ما بر جان تو بیمناکیم. زلیخا گفت: از کسی که خوف خدا دارد وحشتی ندارم؛ پس وقتی نزد یوسف رفت، گفت: سپاس خدای را که بندگان را به واسطه اطاعت، پادشاه قرار داد. یوسف تمامی خواسته‌های او را برطرف کرد و سپس با او ازدواج کرد (سیوطی، الدر المنثور، ۱۴۰۴: ۲۵/۴). شبیه همین روایت در تفسیر قمی و البرهان به نقل از الامالی طوسی نیز وجود دارد (قمی، تفسیر قمی، ۱۳۶۷: ۱/۳۵۷؛ بحرانی، البرهان، ۱۴۱۶: ۳/۲۰۰).



شیخ صدوق در کتاب خود از منصور بن ابی وائل از وهب بن منبّه نقل کرده: «یوسف با مرکب خود به زن عزیز گذر کرد. زلیخا گفت سپاس خدایی را که پادشاهان را به گناه خود بنده سازد و بندگان فرمان بردار خود را به شاهی بنوازد. ما دچار تنگدستی شدیم به ما کمک کن. یوسف فرمود: پیمانہ بزرگی طلایش بدهند» (ابن بابویه، الامالی، ۱۴۱۷، ۵۲). عبدالله بن مغیره، با عبارت «عمّن ذکره» - که حکایت از ضعیف و مرسل بودن آن دارد - از امام صادق علیه السلام روایتی نقل کرده که یوسف فرمود: چه چیز تو را واداشت که آن عمل را نسبت به من انجام بدهی؟ زلیخا گفت: حسن جمالت. یوسف فرمود: اگر پیامبر آخرالزمان را که صورت و سیرتش از من زیباتر است می دیدی چه می کردی؟ زلیخا گفت: وقتی نامش را بردی محبتش در قلبم جای گرفت. خداوند به یوسف وحی نمود او راست می گوید و من به خاطر محبتش به محمد صلی الله علیه و آله او را دوست دارم. پس به یوسف فرمان داده شد که با وی ازدواج نماید (ابن بابویه، علل الشرایع، ۱۹۶۶: ۵۵/۱؛ فیض کاشانی، الصافی، ۱۴۱۵: ۵۱/۳؛ حویزی، نورالثقلین، ۱۴۱۵: ۴۷۱/۲).

در تفاسیر جامع و روح البیان این مطلب به شکل داستانی افسانه وار بیان شده که برای جلوگیری از اطناب آن از ذکر آن خودداری می کنیم. جالب است که این مطلب به ابن عباس نسبت داده شده در حالی که هیچ منبع معتبری برای این انتساب وجود ندارد (بروجردی، تفسیر جامع، ۱۳۶۶: ۳۴۰/۳ - ۳۴۴: حقی، روح البیان، بی تا، ۲۳۴/۴ - ۲۳۶).

نقد و ارزیابی

اشکال سندی این روایات آشکار است و آن مرسل بودن و وجود وهب بن منبّه در سلسله سند آن، موجب ضعف و غیر موثق بودن آن شده است (خوبی، معجم الرجال، ۱۴۱۳: ۱۶۹/۹؛ حلی، خلاصه الاقوال، ۱۴۱۷: ۳۵۶؛ ابن داود حلی، رجال ابن داود، ۱۹۷۲: ۲۴۸). طبع افسانه پسند مردم در رواج چنین داستان هایی می تواند مؤثر باشد. در خصوص ورود این قبیل احادیث به منابع شیعه نیز چنین به نظر می رسد که این امر به دلیل تعامل راویان شیعی با اهل سنت صورت گرفته است؛ برای مثال علل الشرایع نیز همین داستان را به طور مرسل با قدری اختلاف به امام صادق علیه السلام نسبت می دهد؛ همچنان که در روایت دوم تفاسیر شیعه بیان شد. روایات مزبور توسط راویان بی احتیاط شیعه از راویان اهل سنت دریافت شده و به امام صادق علیه السلام نسبت داده اند و چون شیفته جعل فضایل بوده، خواسته اند به قصد قربت، فضیلتی را برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله ذکر کنند و از این رو فضائلی را از پیش ساخته و به آن داستان اضافه کرده اند. این حدیث مرسل و بی اعتبار بوده و در کتب شیعه منتشر شده است (صالحی نجف آبادی، جمال انسانیت، ۱۳۸۵: ۲۸۸-۲۹۰). علامه مجلسی بعد از نقل روایت علل الشرایع



بیان می‌دارد که از ظاهر این روایات برمی‌آید که یوسف با زلیخا ازدواج کرده است (مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳: ۲۸۲/۱۲). این عبارت از علامه مجلسی، ظهور در پذیرش این روایت دارد. اما علامه طباطبایی با عبارت «اگر این حدیث صحیح باشد» به ضعف احادیث این باب حکم کرده است (طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷: ۲۵۵/۱۱). پس نمی‌توان به روایات مذکور اعتماد کرد؛ زیرا همان طور که بیان شد راوی روایت اول از اهل سنت، مجهول و حدیث دوم از اهل سنت و روایت اول از منابع شیعه از وهب بن منبه است که ضعیف می‌باشد و روایت دوم از کتب شیعه نیز تا حدود زیادی شبیه همان روایات قبلی بوده، علاوه بر اینکه مرسل است. اما نسبت به روایت سوم از کتب شیعه معلوم است که افسانه‌ای بیش نیست که جز افسانه‌های پریشان چیزی نمی‌تواند باشد؛ «قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ» (یوسف: ۴۴).

نتیجه‌گیری

تحلیل گفتمان‌های قرآنی، به منظور آشکار نمودن اهداف نهایی آیات الهی و کوشش در جهت پالایش فرهنگ اسلامی از انحرافات، از وظایف مهم فرهیختگان اسلامی به‌شمار می‌رود. رسالت مهمی که همواره بر عهده علمای اسلامی بوده و هست، تا با تحقیق و پژوهش علمی، خرافات و اباطیل را که به‌قصد مشوه جلوه‌دادن چهره اسلام ساخته شده، کنار بزنند. بنابراین در بررسی روایات مختلف در تفاسیر فریقین، در ذیل سوره یوسف، گویای ورود روایات از منابع بی‌اعتبار و مستندات مرسل و ضعیف و آمیخته‌شدن منابع و روایات اصیل اسلامی با انحرافات است. این روایات مخدوش در منابع تفسیری فریقین، غالباً از نظر محتوایی، با گزارش‌های تورات هم‌پوشانی مضمونی دارند. بیشتر این روایات از «جامع البیان طبری» و «الدرالمنثور سیوطی» است. آنچه در برخی از روایات شیعی آمده نیز، گاهی بدون هیچ‌گونه توضیحی، تکرار روایات اهل تسنن می‌باشد. تحلیل و ارزیابی روایات داستان حضرت یوسف علیه السلام در قرآن، در تفاسیر فریقین، حکایت از مبرادانستن وجود مطهر و مقدس حضرت یوسف علیه السلام از هرگونه آلودگی و انحراف است؛ زیرا اقوالی که بر عدم این امر دلالت کنند، مخالف و معارض با قرآن، مسلمات عقلی و نقلی معتبر می‌باشد.



پی‌نوشت‌ها

- [۱] نظیر این روایت، در تفسیر شیعی البرهان نیز آمده است. (بحرانی، البرهان، ۱۴۱۶: ۳/۶۵)
- [۲] در تفسیر قمی (تفسیر قمی، ۱۳۶۷: ۱/۳۴۳) و عیاشی (تفسیر عیاشی، بی‌تا، ۱۷۴/۲) مشابه همین روایت آمده است.
- [۳] گواهی خداوند متعال: (یوسف: ۲۴) - اقرار ابلیس به بی‌گناهی یوسف: (ص: ۸۲-۸۳) - گواهی از اهل خانه عزیز (یوسف: ۲۶) - گواهی زنان حاضر در مجلس (یوسف: ۵۱) - گواهی عزیز مصر (یوسف: ۲۸) - گواهی زلیخا (یوسف: ۵۱).
- [۴] در حدیث مرفوع، اگر سند متصل بود، اما راویان دورگویا نشناخته یا ... باشند، روایت ضعیف و اگر راویان قابل اعتماد یا مدح شده باشند، با توجه به خصوصیات آن‌ها، حدیث صحیح، حسن یا موثق خواهد بود. (شهید ثانی، الرعاية فی علم الدراية، ۱۴۲۳: ۷۷).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه: محمدکاظم معزی تهران: صابرین، ۱۳۷۸ش.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، علل الشرائع، نجف: المكتبة الحیدریه، ۱۹۶۶م.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، الامالی، قم: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷ق.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا، بیروت: الاعلمی، ۱۴۰۴ق.
۵. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، بیروت: الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۱م.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ق.
۷. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد: آستان قدس، ۱۴۰۸ق.
۸. ابوریه، محمود، اضواء علی السنه المحمديه، قم: نشر البطحاء، بی تا.
۹. اصفهانی، ابونعیم، حلیه الاولیاء و طبقات الأصفیاء، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۶۷م.
۱۰. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۱. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بعثت، ۱۴۱۶ق.
۱۲. بروجردی، سید محمد ابراهیم، تفسیر جامع، تهران: صدر، ۱۳۶۶ش.
۱۳. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، قم: النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
۱۴. حسینی تفرشی، مصطفی بن الحسین، نقد الرجال، قم: الاحیاء التراث، ۱۴۱۸ق.
۱۵. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۱۶. حلی، ابن داود حسن، رجال ابن داود، نجف، مطبعه الحیدریه، ۱۹۷۲م.
۱۷. حلی، حسن بن یوسف، خلاصه الاقوال، قم: نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ق.
۱۸. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، بی جا، بی نا، ۱۴۱۳ق.
۱۹. ذهبی، محمدحسین، تذکره الحفاظ، بیروت: داراحیاء التراث، بی تا.
۲۰. رازی، فخر الدین ابوعبدالله، مفاتیح الغیب، بیروت: دارالاحیاء التراث، ۱۴۲۰ق.
۲۱. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰م.
۲۲. زمخشری، محمود، الکشاف عن الحقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتاب، ۱۴۰۷ق.
۲۳. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۳۷۲ش.



٢٤. سيوطي، جلال الدين، الدر المنثور في تفسير المأثور، قم: كتابخانه مرعشي نجفي، ١٤٠٤ق.
٢٥. شهيد ثاني، زين الدين بن علي، الرعاية في علم الدراية، قم: بوستان كتاب، ١٤٢٣ق.
٢٦. صالحى نجف آبادي، نعمت الله، جمال انسانيت، تهران: اميد فردا، ١٣٨٥ش.
٢٧. صبحي صالح، علوم الحديث و مصطلحه، قم: مكتبة الحيدريه، ١٤١٧ق.
٢٨. طباطبايي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، قم: جامعه مدرسين، ١٤١٧ق.
٢٩. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، تهران: ناصر خسرو، ١٣٧٢ش.
٣٠. طبري، محمد بن جرير، جامع البيان عن تأويل آي القرآن (تفسير طبري)، بيروت: دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٣١. طوسي، محمد بن حسن، التبيان في تفسير القرآن، بيروت: دار احياء التراث، بي تا.
٣٢. عروسي حويزي، علي بن جمعه، تفسير نور الثقلين، قم: اسماعيليان، ١٤١٥ق.
٣٣. عياشي، محمد بن مسعود، تفسير العياشي، تهران: العلمية الاسلامية، بي تا.
٣٤. فيض كاشاني، ملا محسن، تفسير الصافي، تهران: الصدر، ١٤١٥ق.
٣٥. قرطبي، محمد بن احمد، الجامع لاحكام القرآن، تهران: ناصر خسرو، ١٣٦٤ش.
٣٦. قمي، علي بن ابراهيم، تفسير قمي، قم: دارالكتاب، ١٣٦٧ش.
٣٧. كاشاني، فتح الله، تفسير منهج الصادقين في الزام المخالفين، تهران: اعلمي، ١٣٣٦ش.
٣٨. كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تهران: دارالكتب الاسلامية، ١٣٦٣ش.
٣٩. مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، بيروت: دار احيا التراث، ١٤٠٣ق.
٤٠. مزي، يوسف، تهذيب الكمال في اسماء الرجال، قم: تبليغات اسلامي، ١٤٢٤ق.
٤١. مكارم شيرازي، ناصر، تفسير نمونه، تهران: دارالكتب الاسلامية، ١٣٧٤ش.
٤٢. ميرداماد، محمدباقر حسيني، الرواشح السماويه، قم: دارالحديث، ١٤٢٢ق.
٤٣. نجاشي، احمد بن علي، رجال النجاشي، قم: جامعه مدرسين، ١٤١٦ق.